؟بس؟

**فایل 421 \_ سوره حج**

این مسئله عرض شد شاید مکرر هم عرض شده باشه که میت اگر وصیتی نداشته باشه ثلثی هم ندارد.وقتی ثلث برای میت مصرف می شود که وصیت داشته باشه.وصیت کند سفارش هایی بکند چیزهایی بخواهد مثلا از مال من نماز برام بگیرید روزه بگیرید یا کمک کنید به موسسات خیریه مثلا اینجور چیزها که بخواهد دیگه وقتی که خواسته باشد سفارش هایی کرده باشه سفارش ها تا حد ثلث می تواند وصیت کند.نه اینکه ثلث دارد خودش این مقصود نیست که هر میتی ثلث داشته باشه اینجور نیست که بگیم هر میتی ثلث مالش مال خودشه این جور نیست.بلکه معناش اینه که هر کسی می تواند به مقدار ثلث مالش وصیت کند.می تواند به مقدار ثلث مالش چیز هایی بعد از مرگ بخواهد مثلا این فرق می کند که بگیم حالا هر کسی ثلث مالش بعد از مرگش مال خودشه این طور نیست.هر کسی می تواند اگر می خواهد چیزهایی وصیتی کند می تواند به مقدار ثلث مالش وصیت کند.حالا گاهی از اوقات این وصیت ها خواسته هایش مساوی با ثلث مالشه.مثلا فرض بفرمائید کل مال 900 تومنه فرض بفرمایید خب ثلث مال میشه 300 تومن.حالا خواسته هایی هم دارد مثلا نماز دارد روزه دارد یا مصارف خیریه ای دارد برسانند اینها را حساب کنیم میبینیم که 300 تومنه مثلا.خب هم خواسته ها 300 تومنه هم ثلث مال 300 تومنه.خب با هم مساویه دیگه.گاهی از اوقات اینجور نیست خواسته هایش بیش از ثلث ماله.ثلث مال 300 تومنه چون گفتیم مجموع مال 900 تومنه ثلث مال 300 تومنه اما خواسته ها 400 تومنه.خواسته هایی که خواسته حساب کردید نماز مثلا 10 سال نماز خواسته مثلا 10 ماه روزه خواسته مثلا و چیزهای دیگه اینها را حساب کردیم دیدیدم 400 تومن میشه.در حالی که ثلث مالش 300 تومنه خب این 100 تومن اضافه دارد خواسته هایش.اینجا این 100 تومن نمیشه برایش صرف کنیم مگر اینکه وارث اجازه بده.اگر وارث اجازه کرد اون 100 تومن را هم به اضافه ی 300 تومن خرج می کنیم و اگر اجازه نکرد نه.همون به قدر 300 تومن از خواسته هاش میدیم و آن 100 تومن را چون وارث اجازه نکرده صرف نمیشه و گاهی از اوقات برعکسه یعنی خواسته هایش مثلا 200 تومنه و ثلث مالش 300 تومنه خب این 100 تومن مال وراث هست این دیگه به او که مربوط نیست.برای اینکه خواسته های او همون 200 تومن بوده دیگه چیزی که خواسته است 200 تومن شده و ثلث مال 300 تومنه نگفتیم که ثلث،مال میته که حالا بگوییم این 100 تومن را هم بدیم به میت نه دیگه مال میت که نیست.او حق داشته به مقدار ثلثش وصیت کند اونی که وصیت کرده 200 تومن بوده دیگه.200 تومن وصیتش بوده به همین مقدار هم خرج میشه.بقیه مال وراثه دیگه.نه اینکه حالا چون ثلث مال میته حالا 200 تومن خواسته ما 100 تومن هم باز براش صرف می کنیم نه دیگه نخواسته که مال وراثه دیگه. یعنی ثلث نه مال میته نه مال وصیه. مال هیچکدوم نیست ثلث مال نه مال میته نه مال وصیه.بلکه تمام اموال مال وراثه چون نه به میت مربوطه نه به وصی مربوطه.تمام اموال مال وراثه منتهی اون میت حق داشته به مقدار ثلث مالش وصیت کند حالا اگر وصیت هاش مساوی بود با ثلث مال خب صرف میکنیم اگر بیش از ثلث مال بود صرف نمی کنیم اضافه را.اون اضافه اش به اجازه ی وارث بستگی دارد و اگرم کمتر شد همان کمترش مصرف میشه برای او دیگه. اون اضافه اش نه مال میته نه مال وصیه مال وراثه دیگه.به مقداری که خواسته است 200 تومن خواسته مثلا و ثلث مال 300 تومنه خب اون 100 تومن جزء اموالش میشه و مال وراث دیگه.پس خواسته اش این مقداره. این نحوه ی ثلث گرفتن از اموال میته و دیگر اینکه وصی حق عدول داره از وصیتش. کسی وصیت کرده فلان خانه ام را بدید به کسی حالا به فرزندم یا به زنم یا به کسی و اون خانه ام هم ثلث مالش هست فرض بفرمایید حالا. وصیت کرده ولی قبل از مردن خانه را فروخت عیبی نداره چون عدول کرده دیگه. یعنی کسی وصیت کرده که این خانه ام را بعد از مرگم بدید به کسی این عقد لازم نیست به اصطلاح که پاگیرش باشه نتواند برگرده نه حق عدول داره. تا نمرده است می تواند عدول کند برگرده نخواستم مثلا. اونی که داده بودم پس گرفتم می تواند این کار را بکند. می­تواند بفروشد با اینکه وصیت کرده بود بعد از مرگ من بدید به کسی ولی همان را دوباره فروخته خودش.عیبی نداره عدول از وصیته دیگه. عدول از وصیت جایز هست.این طور نیست کسی وصیت کرد دیگه نمی تواند برگرده باید بمیره حتما که بعد از مرگش بدن به کسی.نه این لازم نیست بمیره در حال زنده بودنش هم می توانه همونی که داده بوده این برگرداند پس بگیره.پس این اشکالی نداره.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

لَنْ يَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لكِنْ‏ يَنالُهُ‏ التَّقْوى‏ مِنْكُمْ‏ كَذلِكَ‏ سَخَّرَها لَكُمْ‏ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلى‏ ما هَداكُمْ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ‏[[1]](#footnote-1)

عرض شد که راجع به قربانی در آیات شریفه ما زیاد داریم که تکیه شده است و از شعائر خدا حساب شده است این قربانی ها و این کلمه هم زیاد مکرر آمده

مَنْ‏ يُعَظِّمْ‏ حُرُماتِ‏ اللَّه[[2]](#footnote-2)

مَنْ‏ يُعَظِّمْ‏ شَعائِرَ اللَّه‏[[3]](#footnote-3)

وَ الْبُدْنَ‏ جَعَلْناها لَكُمْ‏ مِنْ شَعائِرِ اللَّه‏[[4]](#footnote-4)

إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ‏ شَعائِرِ اللَّه‏[[5]](#footnote-5)

خلاصه مراقب باشید که اینها دستورات الهیه که دیشب هم توضیح داده شد که اینها را سبک نشمارید شعائر الهی ست محترم است باید حرمتش رعایت بشود و تعظیم شعائر بشود.حالا می فرماید که ممکنه کسی به ذهنش برسد که چه فایده ای دارد قربانی برای خدا کردن؟چه نفعی مثلاً برای خدا داره که ما گوسفندی بکشیم گوشتش مثلا به کسی برسه چون ما توو خودمان هستیم که به کسی گوسفند هدیه کنیم خب این به نفع اوست.خب بله با گرانی گوشت هم خیلی برای منفعته.یک گوسفندی به کسی هدیه کنند مثلا.یا مثلا یک بکشند و یک ران بهش هدیه کنند خب خیلی مهمه منفعت داره براش دیگه سودی می برد و خودش وسیله ی تحبیب و محبت جلب کردن هم میشه دیگه.هم او منفعت میبره هم این رابطه ی دهنده با او محکم تر میشه محبتش بیشتر میشه دیگه اینجوریه.حالا کسی توهم کند با خدام اینجوره که خدا گوشت برای خدا بکشیم منفعتی می برد و محبتش را جلب می کنیم با این گوشت دادن ها.چون خودمان اینجوری هستیم خودمان به کسی هدیه کنیم محبتش را جلب می کنیم هم او خودش منفعت می برد از هدیه ما و هم منفعتش به سمت ما جلب میشه نه با خدا اینجور نیست.

لَنْ‏ يَنالَ‏ اللَّهَ‏ لُحُومُها[[6]](#footnote-6)

نه! اینطور نیست گوشت قربانی شما به خدا نمیرسه به خود شما میرسه میخورید آبگوشت درست می کنید پلو درست می کنید ولی خدا که پلو نمیخوره آبگوشت نمیخوره او که منزه از این جسمانیاته.ولذا گوشت شما برای خدا نفعی نداره لَن یَنالَ الله لُحومها[[7]](#footnote-7) گوشت قربانی های شما به خدا نمی رسد نفعی از این نظر ندارد.حالا فرق نمی کنه یک کیسه مثلاً خاک بفرستید یا گوشت بفرستید هیچ فرقی نمی کنه.توو شماها اینجور نیست توو خودتان اگر یک گونی خاک بفرستید برای کسی خب این توهین میشه بدش میاد ولی گوشت بدین خیلی خوب، خوشش میاد.برای خدا فرق نمیکنه برای خدا یک گونی خاک با یک گوسفند گوشت فرق نمی کنه لَن یَنالَ الله لُحومها به هر حال گوشت قربانی­های شما به خدا نمیرسه.اونی که میرسه

يَنالُهُ‏ التَّقْوى‏ مِنْكُم‏[[8]](#footnote-8)

اونی که به خدا می رسد یعنی حرکت می کند به قرب خدا می رسد گوشت نمیرسه گوشت حرکتی نمی کند، به سوی خدا نمی رسد و شما را هم نمی رساند.گوسفند کوچکتر از اینه که شما را بر دوش خودش سوار کند به خدا برساند و شما اعلی و اشرف از گوسفندید.گوسفند این شایستگی را ندارد که مقرب شما باشد نزدیک کننده شما به خدا گوسفند باشه مثلا گاو باشه شتر باشه.اون حیوانه شما انسانید.مگر حیوان انقدر شرف دارد که انسان را به خدا برساند؟مرکب انسانی بشود آدمی را اوج بدهد به خدا برساند؟این جور نیست.گاوهای شما گوسفندهای شما شتر های شما این اهلیت را ندارد که خودش به عالم قرب خدا برسد و شما را هم برساند.این جور نیست.اونی که شما را حرکت می دهد تقوای شماست.تقوا کمال معنویه کمال روحی شماست.جان شماست روح شماست.او می شود به خدا برسد

إِلَيْهِ‏ يَصْعَدُ الْكَلِمُ‏ الطَّيِّب‏[[9]](#footnote-9)

کلم طیّب، همون جان معتقده.روح معتقد روحی که شاکله دارد که

يَعْمَلُ‏ عَلى‏ شاكِلَتِه‏[[10]](#footnote-10)

او به خدا می رسد بله او اوج میگیره.روح انسان حرکت می کند اوج می گیرد به قرب خدا می رسد و اونی که می رساند تقواست.بله گوسفند نه! گاو و شتر و گوسفند کوچکتر از اینند که شما را به خدا برسانند.اونی که به خدا می رسد و اوج میگیره حرکت می کند و رساننده هم هست و شما را هم می رساند تقوای شماست همون توجه قلبی شماست.این گوسفند هم علامت اینه که من راست می گویم یعنی من که الان مال را از خودم جدا می کنم این خودش رمزیه که من حاضرم در راه تو جان بدهم مثلا اونطور که جناب ابراهیم این کار را کرد یک رمزی ست به اون کار.جناب ابراهیم ؟ع؟ واقعا فداکار بود واقعا جان نثار بود از جان هم عزیز تر که پدر بیاد پسر خودش را سر ببرد برای خدا.این خیلی مهمه یه وقت پدری پسر خودش را می فرسته به میدانی جنگ کشته بشه خب این میفرسته خودش نمی کشه که.یا گاهی از اوقات خود آدم می رود مقابل جنگ اینم باز خیلی مهم نیست.مهمتر اینه که پدری فرزندی عزیزتر از جانشه محبوب ترشه خودشو فدای فرزندش میکنه.این را خودش بیاورد با دست خودش زمین بخواباند سرش را ببرد بگوید

وَجَّهْتُ‏ وَجْهِيَ‏ لِلَّذِي‏ فَطَرَ السَّماواتِ‏ وَ الْأَرْض‏[[11]](#footnote-11)

این مهمه این فداکاریه.شما که گوسفند می کشید نه اینکه گوسفند مقرب شماست نه تقوای شماست.بله چون از خودگذشتگی دارید واقعاً وجهه ی قلب شما رو به خداست.او شما را حرکت می دهد.پس

لَنْ‏ يَنالَ‏ اللَّهَ‏ لُحُومُها[[12]](#footnote-12)

گوشت ها مُقرّب نیست خودش هم مُتقرب نیست.نه خود گوشت تقرب دارد نه مقرب شماست.

وَ لكِنْ‏ يَنالُهُ‏ التَّقْوى‏ مِنْكُم‏[[13]](#footnote-13)

اونی که حقیقت دارد و واقعیت عروج درش هست همون تقوای شماست دیگه

يَصْعَدُ الْكَلِمُ‏ الطَّيِّبُ‏ [[14]](#footnote-14)

دیگه اون کَلِمُ الطَّیِّب بر او میرسد این عمل صالح هم حرکتش میده

وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُه[[15]](#footnote-15)‏

چون عمل صالحی مولود اون نیت قلبی باشد، این جان دارد.این عمل شما را حرکت میده به قرب خدا می رساند ولی خود گوشت نه.این یک مطلب.حالا یه نکته ای هست در این دماء

لَنْ‏ يَنالَ‏ اللَّهَ‏ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها[[16]](#footnote-16)

نه گوشت قربانی ها به خدا می رسد نه خون.حالا این خون حالا چه نکته ای درش هست.تو خودمان مگه خون فایده ای داره؟حالا گوشت بله خوب ما گوشت بفرستیم برای کسی خوشحال میشه برای اینکه می خورد گوشت را.گوشت را می خورد و محبت به ما پیدا می کند دیگه.اما خون چی؟حالا یه کاسه خون پر کنیم از خون گوسفند بفرستیم برای کسی این خوب هست؟ یعنی این ارزشی دارد فایده ای دارد؟فرستادن گوشت خب بله این فایده دارد و اون منفعت می برد و محبت هم پیدا می کنه.حالا خون چی؟حالا توو خود ما که خون فرستادن که فایده ای نداره؛یعنی چه به خدا هم نمیرسه؟مگه توو خودمان وسیله ی محبت بود وسیله ی تقرب بود که بگیم این در پیش خدا تقرب ندارد.این دماؤها چطور چه نکته ای دارد که اضافه شده؟ لَنْ‏ يَنالَ‏ اللَّهَ‏ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها[[17]](#footnote-17) احتمالا البته خب نظر داده شده شاید اشاره بشه به اون کار زشتی که مشرکین مرتکب می شدند.خب اونها هم قربانی داشتند عرض شد که

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكا[[18]](#footnote-18)

همه ی امتها در همه ی اعصار قربانگاهی داشته اند قربانی داشته اند.مشرکین هم قربانی داشتند منتهی قربانی برای بت ها قربانی می کردند و بعد کار زشتشان این بود که اون خون قربانی را می گرفتند به صورت بت ها می مالیدند می گفتند این تقدیسه خودش قداستیه.این کار مقدسی ست که ما قربانی کردیم برای بت بنام بت هم اسم می بردند ما به نام خدا می کشیم می­گیم بسم الله الرحمن الرحیم اونا می گفتند باللّات و العُزّی مثلا اسم لات را می بردند اسم عُزّی را می بردند دیگه.کما اینکه سحره ی فرعون اسم فرعون را می بردند

بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ‏ الْغالِبُونَ‏[[19]](#footnote-19)

بله مشرکین هم این کار را می کردند هم به نام بت ها ذبح می کردند و هم خون اونها را می گرفتند به سر و صورت بتها می مالیدند بلکه به دیوار کعبه هم می مالیدند.به سقف و دیوار کعبه خون را می پاشیدند.مقدسی می دانستند میگفتند این تقدیسه.این کار را می کردند.مسلمانها هم که آمدن مسلمان شدند چون این ته نشین شده بود توی فکر آنها این کار،خودشان این کار را می کردند خوششان می آمد این کار را بکنند .بعد اینکه مسلمان شدند موحد شدند بنام خدا هم می کشتند درعین­حال می گفتند خوبه خونشو بگیریم به دیوار کعبه بمالیم به سقف کعبه بپاشیم که این تقدیس حساب میشه مثلا این مایل به این مطلب بود حالا خدا نهی شان می کنه نه این جور نیست نه گوشت قربانی های شما مقرب شماست نه این خونها که به زعم خودتان خون را گرفتن و پاشیدن به در و دیوار کعبه خیال نکنید این مقرب شماست و پیش خدا شما را مقدس نشان می دهد نه گوشتش نه خونش.فلذا احتمال این هست که دماء اضافه شده اشاره به همونه که مشرکین این کار را می کردند و مسلمانها هم خیال می کردن که این کار خوبیه. میخواستند این کار را بکنند و نهی شده نه این درست نیست،تقوا از شما می خواهیم و این خب مسئله خرافات دیگه خرافات گرفتاری ها دارد.از آفات بزرگ تمام شرایع آسمانی همین خرافات جاهلانه بوده است که گرفتاری داشته اند وقتی می آمدند موحد هم بودند مسلمان هم بودن در عین حال اون خرافات جاهلانه در عمق جانشان نشسته بود ریشه دار بود و همونها را دنبالش می رفتند این مسئله ایه ولذا بنی اسرائیل را خدا نقل می کند در قرآن دیگه خب این ها آمدند مسلمان شدند مومن به موسی ؟ع؟ شدند دیگه موحد شدند خداپرست شدند و خدا برشان منت گذاشت فرعون را از بین برد و اینها را از دریا نجاتشان داد اون خارق العاده ی بزرگ کنار دریا رسیدند دریا برایشان جاده و راه شد عبور کردند از دریا در عین حال همین که رد شدند از دریا به خشکی رسیدند اون همون مسئله ی خرافه ی بت پرستی در جانشان بود آمدند رسیدند کنار یک جمعیتی دیدند بت می پرستند خوششان آمد اینها هم هوس کردند بت بپرستند.بنی اسرائیل موحد خداپرستی که ایمان به موسی ؟ع؟ دارند همین که دیدند یه عده ای بت می پرستند هوس کردند اینها چون ریشه دار بود در ذهنشان اینها دیگه فلذا خدا نقل می کند می­فرماید که

وَ جاوَزْنا بِبَنِي‏ إِسْرائِيلَ‏ الْبَحْر[[20]](#footnote-20)

ما اینها را از دریا عبورشان دادیم اینقدر عظمت بهشان دادیم فأتوا علی قومٍ یعکفون علی اصنام لهم رسیدند به یک گروهی دیدند که بت می پرستند اونها.

قالُوا يا مُوسَى‏ اجْعَلْ‏ لَنا إِلهاً كَما لَهُمْ‏ آلِهَة[[21]](#footnote-21)

بگو خدا، حضرت موسی این کار را بکن همونطور که اونها معبودی دارند برای ما هم معبودی درست کن یعنی چه؟بله قبول دارند خالق را الله را ولی نه میگه معبودی بتراش برای ما که ما هم او را بپرستیم./ ... خب حضرت موسی هم عصبانی هم بود مثلا از این کارها از اونها میدید.

قالَ‏ إِنَّكُمْ‏ قَوْمٌ‏ تَجْهَلُون[[22]](#footnote-22)‏

بهشون گفت شما مردم جاهل نادانی هستید یعنی چه؟

إِنَ‏ هؤُلاءِ مُتَبَّرٌ ما هُمْ‏ فِيهِ‏ وَ باطِلٌ‏ ما كانُوا يَعْمَلُون‏[[23]](#footnote-23)

خب این کار خرافه و باطل و احمقانه است که انسان در مقابل یک بتی خاضع بشود مثلا پرستش کنه جاهلانه است.

قالَ أَ غَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلها[[24]](#footnote-24)

شما می خواهید غیر خدا را معبود، قرار بدهید

وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعالَمِين‏[[25]](#footnote-25)

اون خدایی که بر شما منت گذاشته این چنین فضیلت و شرافت به شما داده حالا آمدید غیر خدا را می خواهید بپرستید؟خلاصه این نمونه ایه که از آفات شرایع آسمانی خرافات جاهلانه ایست که همون مردمی که متدین به همون دین هستند، درست می کنند خودشون با سلیقه­های خودشون با افکار جاهلانه ی خودشون چیزی اضافه می کنند یه گرفتاریه.مگه مسلمانها نداشتند همین مسلمانها حالا گوساله پرستی بدتر از اون گوساله پرستی ها کردن اونها در غیاب موسی ؟ع؟ گوساله پرستی کردن ولی اینها نکردن.عمر آمد بله گفت که بله خوبه ما در نماز وقتی به نماز می ایستیم دست به سینه بایستیم برای اینکه هر کسی پیش سلطانی می رود دست به سینه می ایسته دیگه این ادب نیست؟خب قبول کردن گفتند کار خوبیه؛ خب ما پیش خدا می ایستیم این کار را می کنیم دیگه.پیش خدا می ایستیم دست به سینه بایستیم ادب می کنیم.خب این کاری ست جُهّال می پسندنداما مگر خدا نمی دانست که این ادبه.چرا خودش قرار نداد در نماز خودش؟خب این مردم، عقل و اینقدر رشد عقلی نداشتند که بگن اگر خوب بود خدا خودش می­گفت به پیغمبر می گفت.خب تو چیکاره ای؟ که بگی چون، بله این ادبه پس در نماز هم ادب است. این کار را کردند الان هم همین کار را می کنند دیگه دست به سینه می ایستند در مقابل خدا/ نماز و بعد هم گفت که خب مگر اینطور نیست هر دعا آمین داره دیگه. پس دعا می­کنیم آمین داره خب بسیار خب شما مگه در نماز دعا نمی کنید؟بهترین دعاها اهدنا الصراط المستقیم این دعاست دیگه؛ دنبالش بگید آمین. گفتند: خیلی خوب، کار خوبیه دیگه هر دعائی آمین داره دیگه.حالا می بینید این کار را می کنند.14 قرن گذشته از اون گوساله ای که این حرف را زده و مردم می پرستند دیگه ولذا

عِجْلًا جَسَداً لَهُ‏ خُوار[[26]](#footnote-26)

دیگه بله یک صدایی سر داد و اونها پرستیدند قبولش کردند و حالا می بینیم ,وقتی که سوره ی حمد تمام می شود "وَ لَا الضّالّین" که امام جماعت میگه اونها همشون می گویند آمین اندازه ی توپ هم صدا میکنه و ما هم خوشمون میاد دیگه آدم خوشش میاد میگه کار خوبیه دیگه.تا که سوره ی حمد تمام شد اونها میگن آمین.خب این خرافی نیست؟خرافه اونیه که عقل نمی پسنده و دین هم نمی پسنده دیگه خب گرفتار شدند تکفیر در نماز شد لازم،آمین در نماز شد لازم و در فقه شیعه باطله.در فقه ما فتوا می دهند که نماز اگر به این صورت خوانده بشه تکفیر درش باشه دست رو دست باشه نماز باطله.آمین کسی بگوید بعد از "وَ لَا الضّالّین" حالا این امام جماعت باشه یا ماموم باشه یا منفرد باشه نمازش باطله.این گرفتاریه شرایع آسمانی دارند آمیخته می شوند با اوهام جاهلانه با خرافات جاهلانه و اونوقت مبارزه کردن با همین خرافات هم یکی از مشکلات رجال دینه.رجال دین هم وقتی می خواهند که اینها را جاروب کنند از افکار مردم بیرون بریزند یه مشکل بزرگیه.گرفتاری پیدا می کنند.به این سادگی هم نیست که حالا اگر یه فکر خرافی و اوهامی در جان مردم نشست میشه به سادگی اون رو از دل مردم بیرون برد.اینم نمیشه خیلی مشکلاتی ست.از مشکلات بزرگ رجال دین همیشه همین بوده که میخواستند با خرافاتی که آمیخته شده است با دین اون را از بین ببرند.مشکلاتی بوده و ما الان در زندگی خودمان هم چقدر داریم سلیقه ها اعمال می کنیم چه خوب بود که اعمال نمیشد این سلیقه ها.همونجوری که دستور رسیده انجام میشد.ما چقدر زیارت عاشورا می خوانیم یه چیزی اضافه کم می کنیم مثلا دعای کمیل می خوانیم اضافه و کم می کنیم.به اون کیفیتی که رسیده است نمی ذاریم بمانه دست نخورده بماند.چون اصلا اون آثار برکاتی که برای دعا ها و زیارت ها هست به همون صورت خودشه.به همون صورتی که از معصوم رسیده اگر به همون صورت انجام بشه برکت داره.آثار مال همونه.بخوایم ما خودمان دخالت کنیم از اون صورت میفته اون شکل واقعی اش از بین میره.چون اون شکل واقعی بهم میخوره اثرش هم بهم میخوره. اثر هم نمی­بینیم فلذا می بینیم که این همه داریم ما دعاها، زیارت ها کم اثر می بینیم؛ که علت­های زیادی دارد هیچ احتمال نمیدیم یکی بخاطر همین صورت بهم میخوره.اون صورتی که رسیده از معصوم ؟ع؟ به همون کیفیت رسیده دیگه چی میشد ما این کار را بکنیم؟زیارت عاشورا از اول تا اخر به همون کیفیت بخوانیم که رسیده.در متنش دیگه هیچ کارش نکنیم هیچی اضافه نکنیم اگه بود خب خدا هم می­دانست؛ پیغمبر هم میدانست دیگه.میگفت به اینجا که رسیدید شعر بخونید مثلا به اینجا که رسیدید سینه بزنید اینجا که رسیدید نوحه بخونید.خوب بود اگر ما نمیگیم بده اما اون صورت بهم میخوره.آیا اگه نمیخورد بهتر نبود؟کارهایی که خودمان داریم قبل انجام بدیم یا بعد انجام بدیم. در داخلش انجام ندیم.قبل از زیارت هرچه میخواهیم بخوانیم نوحه بخوانیم سینه بزنیم خیلی خوبه "هنیئاً لکم" بعدش بخوانیم خیلی خوبه ولی در وسط کاری نکنیم زیارت رو کامل همونجور بخونیم دیگه چه اشکالی داره؟مثلا در دعای کمیل به همون کیفیتی که رسیده بخوانیم دیگه قبلش عیبی نداره خب بله هر کار میخواهیم بکنیم بعدشم خیلی خوبه.چه مانعی دارد که دعای کمیل را از اول تا به آخر به همون کیفیتی که مولا خوانده،مگر خود مولا بلد نبود به اندازه ی ما خب اونم بلد بود شعری چیزی بخواند در وسطش.خب چرا نخوانده؟به همین کیفیته و اثر مال خود صورته.خود همون شکلی که رسیده.مگر نه نسخه ی طبیب همینجوره؟ما به طبیب براش اهمیت قرار میدیم می­گوییم که این نسخه ای که داده است به همین کیفیت.گفته دو تا قاشق پشت سر هم بخورید.اگر یه قاشق را اول بخورید از اون دارو بعد یه شربت آلبالو بخورید و دنبالش یکی دیگه بخورید این درست در نمی­آید از اثر میفته.این دو قاشق را باید دنبال هم بخورید.اول غذا یا وسط غذا یا اخر غذا بخورید.بخواید به هم بزنید از اثر میفته.اثرش مال همون ترکیبی که داده شده به همون دستور اثر مال اونه اگر چنانچه بهم بزنید اثر از کار میفته. حالا ما غالبا این کارها را می کنیم دیگه.چه مانعی ست که ما اینها را به همان کیفیت که رسیده بخوانیم؟کارهای خودمان را در متن اینها دخالت ندهیم.با خودمون دیگه اولش یا آخرش دیگه.این اجازه را ما داریم و اونوقت هر کسی بخواد که بایسته خب متهمم میشه حتما.متهم میشه خب دین نداره خب علاقه­مند نیست مثلاً مخالفت با دعا می کنه مخالفت با زیارت عاشورا میکنه اینا هست دیگه و لذا خداوند دنبال همین آیه وعده ی حمایت میده میگه بله

أَنَ‏ اللَّهَ‏ يُدَافِع‏[[27]](#footnote-27)

خدا حمایت می کنه.خب پیغمبر اکرم گرفتار همین بود.میخواست نصب ولایت کند مولا را به ولایت نصب کند یه ترسی داشت از مردم متهمش می کنند دیگه از اتهام ترس داشت از جان خودش که نمی ترسید از اینکه خدا فرموده

وَ اللَّهُ‏ يَعْصِمُكَ‏ مِنَ‏ النَّاسِ؛‏ [[28]](#footnote-28)

خدا حفظت می کند او می ترسیده از چه می ترسیده؟نه اینکه می کشند مرا.اونا که جان در کفند که در راه خدا که.از این نمیترسیده.ترس از اتهام داشت.نکند متهمش کنند، بگویند که دنیا داری می کنه مثلا ولذا خدا وعده ی حمایت داده نه وَ اللَّهُ‏ يَعْصِمُكَ‏ مِنَ‏ النَّاسِ[[29]](#footnote-29) تو بگو کار خودت را بکن.در این آیات هم می بینیم که اول فرموده که

لَنْ‏ يَنالَ‏ اللَّهَ‏ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها[[30]](#footnote-30)

بله گوشت و خون و اینها نمیرسه به خدا.تقوا میرسه بعد اگر چنانچه بخواد در مقابل همین خرافاتی که مردم دارند بخوای بایستی خب قطعا تهمت ها هست درگیری ها هست ولی بدان بله

إِنَ‏ اللَّهَ‏ يُدافِعُ‏ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا[[31]](#footnote-31)

خدا دفاع می کند خدا حمایت می کند نمی گذارد اون تهمت مردم پا بگیره و تو را لکه دار کنند

إِنَ‏ اللَّهَ‏ يُدافِعُ‏ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُور[[32]](#footnote-32)

خداوند انسان خیانت کار نا سپاس را دوست ندارد.آیا این یک نوع خیانت نمیشه که ما اگر در همون شکلی که دین مقدس یک کاری داده ما به اون شکلش دست نزنیم.به همون کیفیت بمونه کفور نباشیم ناسپاس نباشیم.شکر خدا همین است که اونچه که اونچه را که خدا عنایت کرده محفوظش نگه بداریم.این خودش یه شکریه دست به پیکرش نزنیم.ما مشاطه گری بهتر از خدا نیستیم که.خود مشاطه زنش زیباست میاد خب بدترش میکنه آرایش که میده بدترش میکنه.اگر زیبای طبیعی خودش باشه خیلی خوبه ولی میاد یه کارایی میکنه میخواد مثلا ابروشو درست کنه کورش میکنه.ما غالبا اینگونه مشاطه هستیم.مشاطه ای هستیم که بخوایم ابروشو درست کنیم چشمشو کور می کنیم.بخوایم از خودمون دخالت بدیم سلیقه ای را این بهتره اینو میپسندیم اینها درست نیست نباشد این کارها. ولذا با خرافات عرض شد از آفات بزرگ شرایع خرافات است و از بزرگترین مشکلات رجال دین هم مبارزه ی با خرافات است.همین مردم خرافه ی جاهل بودند که جنگ جمل را بوجود آوردند که مولا قلبش به درد آمد از دست آنها

بليت‏ في‏ حرب‏ الجمل‏[[33]](#footnote-33)

من گرفتار شدم.مردم خرافه ی جاهلی دور شتر عایشه را گرفتند.آخه چقدر دیگه بدبختیه!مولی المتقین حجت خدا مثل آفتاب می تابد او را شمشیر به رخش بکشند برای اینکه زنی را سوار شتر کنند و دورش بچرخند مثل پروانه فرمود مثل پروانه دور این میچرخیدند و وقتی که سرگین می انداخت شتر عایشه، سرگین می انداخت میگرفتند سرگین را میگرفتند بعد هم میشکافتند می بوئیدند می گفتند

بعر جمل‏ امّنا ريحه‏ ريح‏ المسك‏[[34]](#footnote-34)

می­گفتند این سرگین شتر مادر ما بوی مشک میده به به!این سرگین را می گرفتند می شکافتند می بوئیدند می گفتند به به سرگین شتر مادر ما بوی مشک میده.خب این جمع شدند شمشیر روی امیرالمومنین کشیدند و جنگ جمل به پا کردند و این خرافیه.مردم جاهل دین دار بودند به قول خودشون مسلمان بودند دیگه.مسلمان بودند دیندار بودند به قول خود برای همسر پیغمبر احترام قائل بودند مادر خطاب می کردند اونو دیگه در عین حال به این کیفیته.با حجت خدا جنگیدند.مولی المتقین ؟ع؟ در زمان حکومت خودش میخواست یک کار خرافی که عمر درست کرده بود و نافله را با جماعت گفته بود درسته.گفته چرا شما پراکنده نماز میخوانید شبهای ماه رمضان نافله می خواندند خب پراکنده منفرد فرادی می خواندند.گفت همه جمع بشید جماعت بخوانید دیگه چرا پراکنده می خوانید؟همونطور که نماز مغرب به جماعت می خوانید نافله را هم به جماعت بخوانید.فردا شب اومد دید که همه صف بستند به جماعت گفت به بدعةٌ و نعمةُ الفدیه بدعت شد ولی خوب بدعتی شد خیلی خوشش آمد.حالا هم همینجوره.حالا هم می خوانند در شبهای ماه رمضان نافله را با جماعت می خوانند بدعةٌ و نعمةُ الفدیه .مولا دید که خب این کار شده در موقع حکومت خودش میخواد اصلاح کنه حالا فرماندار است و حاکمه.دستور داد که جماعت نخوانید نافله با جماعت این بدعت درستی نیست.بعد امام حسن آمد تو مسجد دید اینها جمع شده اند فریاد می کشند وا اسلاما وا عمرا دارند با اسلام مخالفت می کنند دین ما را از دست ما میگیرند بله سنت عمر را از بین می برند فریاد می کشیدند.امام حسن اومد گفت آقا اینجوریه مطلب مردم غوغا بپا کرده­اند و فریاد وا اسلاما فرمود ولشون کن هر کار میخوان بکنن.خب نشد میخواست که مبارزه کند با همین­ها؛ جور نمی­آمد.ولذا از مشکلات بزرگ رجال دین هم مبارزه کردن با خرافات و اوهام است که شعائر الله نباشد.اینه که هی خداوند تکرار می کند

مَنْ‏ يُعَظِّمْ‏ حُرُماتِ‏ اللَّه‏[[35]](#footnote-35)

من شعائر الله

إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ‏ شَعائِرِ اللَّه[[36]](#footnote-36)‏

شعار من اونی که من خودم درست کرده­ام مال من اون را رعایت کنید. آن را حرمت قائل بشوید عظمت برایش قائل بشوید تا اینکه اونی که مرضی خداست حاصل شده باشه.بهرحال يَنالُهُ‏ التَّقْوى‏ مِنْكُمْ‏[[37]](#footnote-37) تقوا همان است پروا از خدا داشتن دست به پیکر دستورات الهی نزدن.به همون کیفیت که خدا دستور داده است به همون کیفیت عمل کردن.این تقوای شماست که شما را به خدا می رساند

لِتُكَبِّرُوا اللَّه‏[[38]](#footnote-38)

شما این کار را بکنید تا اینکه کبریای خدا را و عظمت خدا را اظهار کنید

كَذلِكَ‏ سَخَّرَها لَكُمْ‏ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ‏ عَلى‏ ما هَداكُمْ‏ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِين‏[[39]](#footnote-39)

در آخر آیه هم بشارت به محسنین هست.محسن همان کسی است که هم خوب وظایف را بشناسد و هم خوب عمل کند محسن واقعی همینه.دستورات الهی را اون چنان که هست خوب بشناسد و به همون کیفیت عمل کند بَشّر المحسنین اینها واقعا محسنن هم خوب می شناسند و هم خوب عمل می کنند بشارت مال اینهاست وقبلا هم آیه خوانده بودیم

بَشِّرِ الْمُخْبِتِين‏[[40]](#footnote-40)

که میخواستم یه چند جمله ای که تمام شده باشد دیگه وقت گذشت

وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ‏ الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلى‏ ما أَصابَهُم‏[[41]](#footnote-41)

بله اینها از اوصاف مخبتین بود که بشارت مال مخبتینه که هم ذاکرند و هم اینکه صابرند و هم اقامه ی نماز می کنند و انفاق می کنند حالا دیگه وقت ما گذشته. از فردا شب هم جناب آقای محمدی تشریف می­آورند و ایشان افاضه می­فرمایند و به فیض می­رساند. عرائض بنده که تمام است فقط یک جمله ای راجع به صابرین هست که صبر عبارت همینه که انسان پیش خدا شکایت نکند.صابر اون کسی ست که شکایت خالق پیش مخلوق نبرد. ولی شکایت پیش خالق عیبی نداره.انسان پیش خدا شکایت کند اظهار درد کند جزع کند بی تابی کند پیش خدا این مذموم نیست مطلوبم هست اصلا بنده باید غُد نباشه پیش خدا همش اظهار کوچیکی کنه من ناتوانم من ضعیفم من تحمل نمی توانم بکنم با فقر نمی توانم بسازم با مصیبت نمی توانم بسازم باید اظهار ضعف کند

رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ‏ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا- رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَيْنا إِصْراً كَما حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنا- رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِه‏[[42]](#footnote-42)

خدایا من طاقت ندارم.تاب و تحملم کمه.خوبه پیش مخلوق نه.انسان پیش مخلوق شکایت نمی کند.هیچ وقتی نه از فقرش نه از مصیبتش نه از دردش هیچی پیش خالق.ولذا با اینکه حضرت ایوب شکایت کرد ولی فرمود صابر است خدا او را بعنوان صابر یاد می کند معلوم میشه شکایت پیش خالق با صبر منافاتی نداره.برای اینکه ایوب ؟ع؟ شکایت کرد گفت

رَبِ‏ إِنِّي‏ مَسَّنِيَ‏ الضُّرُّ وَ أَنْتَ‏ أَرْحَمُ‏ الرَّاحِمِين‏[[43]](#footnote-43)

خدایا بیچاره شدم ضر و بلا به سراغم آمده تو ارحم الراحمینی این شکایت دیگه.ولی درمورد خدا نفرمود که این جزع می کند نه فرمود

إِنَّا وَجَدْناهُ‏ صابِراً نِعْمَ‏ الْعَبْدُ إِنَّهُ‏ أَوَّابٌ‏[[44]](#footnote-44)

نه ما ایوب را صابر دیدیم.یعنی ایوب صابره در عین حال که شکایت کرده رَبِ‏ إِنِّي‏ مَسَّنِيَ‏ الضُّرُّ وَ أَنْتَ‏ أَرْحَمُ‏ الرَّاحِمِين[[45]](#footnote-45) در عین حال فرموده صابره.پس معلوم می­شود صبر منافاتی با جزع پیش خدا ندارد.جزع پیش مخلوق منافات با صبر دارد.جزع پیش خالق نه این بندگیه.عین تذلل و عبودیت باید اینجور باشه دیگه تضرع کند.حضرت یعقوب شکایت کرد

إِنَّما أَشْكُوا بَثِّي‏ وَ حُزْنِي إِلَى اللَّه‏[[46]](#footnote-46)

اما إِلَى اللَّه؛ پیش مخلوق نه.من اگر هر چه بث شکوا دارم پیش خدا دارم.هرچه حزن و اندوه دارم هر چه درد دل کردن دارم عقده ی دل خالی کردن پیش خدا دارم.با خدا خلوت می کنم به خدا میگم خدا

عُبَيْدُكَ‏ بِفِنَائِكَ‏ مِسْكِينُكَ‏ بِفِنَائِكَ‏[[47]](#footnote-47)

اونجور که امام سجاد ؟ع؟ دارد دیگه.

مَا أَنَا يَا سَيِّدِي‏ وَ مَا خَطَرِي‏[[48]](#footnote-48)

خدایا من کی هستم؟من چی هستم؟من کوچکتر از اینم که یه انسانی در مقابل تو اظهار کنم.من از مورچه هم پست ترم پایین ترم کالذَرّه حتی در روایت در خود دعا دارد.مثل ذره ام.ذره مورچه های ریزه.بلکه پایین تر از اینم هستم.این تضرع پیش خداست دیگه این عیبی نداره.این کمال عبودیت است و تذلل هست.پس صبر، پیش خدا باید جزع کند ولی پیش مخلوق نه همیشه خویشتن دار باشد و تجلد داشته باشد پیش مخلوق.حالا چه صبری بالاتر از اینکه مردی با همه ی اون قوت و شجاعتی که دارد همسرش را ببیند و ریختند تو خانه اش اون همه جسارت ها و اسائه ی ادب شد اما مثل کوه تکان نمی خورد.در مقابل مخلوق احساس کوچیکی کند یا بخواهد داد و فریادی راه بیفکند که دین را مختل کند و لکه دار کند ابدا.ولذا

صَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ‏ قَذًى‏ وَ فِي الْحَلْقِ شَجًا[[49]](#footnote-49)

من صبر کردم ولی مانند اون کسی که خار توو چشمش رفته باشه استخوان در گلویش گیر کرده باشه بلکه بالاتر از این دیدم ثروتم را بردند حقم را بردند ثروتی عالی تر از زهرا ؟عها؟ داشت؟مقابل چشمش غارت می کنند مقابل چشمش آمده­­­­اند اون همه هتک حرمت ها و اسائه ی ادب ها دارند که اون مرد بزرگوار می گوید که ریختند در خانه اش اما چگونه؟در حالی که قلاف شمشیر بر گردنش انداختند و القاعدین امامهم بنجاده امام باید جلو بیفته ماموم پشت سر باشه.ولی اینا جلو افتادن امام پشت سرشان بود به چه کیفیت؟حالا ریسمان به گردنش انداختند یا قلاف شمشیر به گردنش انداختند و القاعدین امامهم بنجاده و الطهر تدعو خلفه برنین صدیقه کبری ؟ع؟ پشت سرش صدایش بلند شد خلو أبن عمی دست از پسر عمم بردارید وگرنه پیش خدا سر برهنه می کنم و نفرین می کنم شما را.ولی دستور داده شد نه! تو دختر رحمةٌ للعالمین هستی باید صبر کنم.لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.پروردگارا به حرمت مولی المتقین ؟ع؟ در فرج امام زمان تعجیل بفرما.گناهان ما را بیامرز.توفیق بندگی به همه ی ما عنایت بفرما.مریض های ما را لباس عافیت بپوشان.قرض مقروضین ادا بفرما.حسن عاقبت به همه ی ما عنایت بفرما.رحم الله من قرء فاتحة من الصلوات

1. سوره مبارکه حج، آیه 37 [↑](#footnote-ref-1)
2. مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، بحار الأنوارالجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)، مجلد24، ص 186، دار إحياء التراث العربي - بيروت، چاپ: دوم، 1403 ق. [↑](#footnote-ref-2)
3. كلينى، محمد بن يعقوب بن اسحاق، الكافي (ط - الإسلامية)، مجلد4، دار الكتب الإسلامية - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره مبارکه حج، آیه 36 [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره مبارکه بقره، آیه 158 [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره مبارکه حج آیه 37 [↑](#footnote-ref-6)
7. همان [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره مبارکه حج آیه 37 [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره مبارکه فاطر، آیه 10 [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره مبارکه اسرا، آیه 84 [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره مبارکه انعام، آیه 79 [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره مبارک حج، آیه 37 [↑](#footnote-ref-12)
13. همان [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره مبارکه فاطر، آیه 10 [↑](#footnote-ref-14)
15. همان [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره مبارکه حج، آیه 37 [↑](#footnote-ref-16)
17. همان [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره مبارکه حج، آیه 67 [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره مبارکه شعراء، آیه 44 [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره مبارکه اعراف، آیه 138 [↑](#footnote-ref-20)
21. همان [↑](#footnote-ref-21)
22. همان [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره مبارکه اعراف، آیه 139 [↑](#footnote-ref-23)
24. سوره مبارکه اعراف، آیه 140 [↑](#footnote-ref-24)
25. همان [↑](#footnote-ref-25)
26. سوره مبارکه اعراف، آیه 148 [↑](#footnote-ref-26)
27. سوره ی مبارکه حج، آیه 38 [↑](#footnote-ref-27)
28. سوره مبارکه مائده، آیه 67 [↑](#footnote-ref-28)
29. همان [↑](#footnote-ref-29)
30. سوره مبارکه حج، آیه 37 [↑](#footnote-ref-30)
31. سوره ی مبارکه حج، آیه 38 [↑](#footnote-ref-31)
32. همان [↑](#footnote-ref-32)
33. ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبه الله، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، مجلد10، ص277، مكتبة آية الله المرعشي النجفي - قم، چاپ: اول، 1404ق. [↑](#footnote-ref-33)
34. هاشمى خويى، ميرزا حبيب الله/ حسن زاده آملىٍ، حسن و كمرهاى، محمد باقر، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة و تكملة منهاج البراعة (خوئى)، جلد17، ص62، مكتبة الإسلامية - تهران، چاپ: چهارم، 1400 ق. [↑](#footnote-ref-34)
35. سوره مبارکه حج، آیه 30 [↑](#footnote-ref-35)
36. سوره مبارکه بقره، آیه 158 [↑](#footnote-ref-36)
37. سوره مبارکه حج، آیه 37 [↑](#footnote-ref-37)
38. همان [↑](#footnote-ref-38)
39. همان [↑](#footnote-ref-39)
40. سوره مبارکه حج، آیه 34 [↑](#footnote-ref-40)
41. سوره مبارکه حج، آیه 34\_35 [↑](#footnote-ref-41)
42. سوره مبارکه بقره، آیه 286 [↑](#footnote-ref-42)
43. سوره مبارکه انبیا، آیه 83 [↑](#footnote-ref-43)
44. سوره مبارکه ص، آیه 44 [↑](#footnote-ref-44)
45. سوره مبارکه انبیا، آیه 83 [↑](#footnote-ref-45)
46. سوره مبارکه یوسف، آیه 86 [↑](#footnote-ref-46)
47. مفيد، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، جلد2،ص143، كنگره شيخ مفيد - قم، چاپ: اول، 1413 ق. [↑](#footnote-ref-47)
48. مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، بحار الأنوارالجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)، جلد95،ص 87، دار إحياء التراث العربي - بيروت، چاپ: دوم، 1403 ق. [↑](#footnote-ref-48)
49. شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغة (للصبحي صالح)، جلد،ص48 ،هجرت - قم، چاپ: اول، 1414 ق. [↑](#footnote-ref-49)